خانواده‌ي خواستني

6 بهمن 1396

زنگ مدرسه خورده است، زنگ آخر. اولين كودكاني كه خارج مي‌شوند مي‌دوند. انگار جايي قرار دارند. گويا ديرشان شده. جايي بايد باشند كه نيستند، همين الآن.

دوندگان كه به پايان مي‌رسند، نوبت كودكان آرام است. آن‌هايي كه آهسته‌آهسته گام بر مي‌دارند. يعني آن‌ها جايي نبايد باشند؟! جايي نمي‌خواهند بروند؟! وقت زيادي دارند و فرصت براي رسيدن فراوان؟! تفاوت در كجاست؟!

مي‌توانيم از تربيت سخن بگوييم. بعضي از كودكان آن‌چنان خوب جامعه‌پذير شده‌اند، تا اخطار مدير مدرسه و ناظم دبستان را برتابند. انضباط به قانون دارند و ذرّه‌اي از مرزها پا فراتر نمي‌نهند. كودكاني كه آرام راه مي‌روند و اهل دويدن تا خانه نيستند، تا سرويس حتي، شايد تا پدر يا مادري كه منتظرشان است، بيرون درهاي مدرسه، آيا اين رفتار نشانه اوج قانونمندي آن‌هاست؟! مگر همين‌ها نيستند كه زنگ تفريح حياط مدرسه را روي سرشان مي‌گذارند؟! آن‌قدر مي‌دوند كه معاون را ذلّه كرده به عصبانيت مي‌كِشند؟! زنگ آخر ناگهان آدم شده‌اند؟!

دانش‌آموزان با هم فرق دارند، اين قبول. تفاوت‌هاي شخصيتي را نمي‌شود انكار كرد. اما اشتياقي كه در چهره بعضي هست و در چهره بعضي يافت نمي‌شود چه؟! آيا جاذبه «خانه» براي همه كودكان به يك اندازه است؟!

البته كه سرعت حركت دو متغيّر دارد؛ جاذبه مقصد و دافعه مبدأ. اين‌كه مدرسه جاذبه دارد، معاون و مدير و معلّم خوب بوده‌اند، آن‌قدر زياد كه كودك را نگه مي‌دارد، اين هم قبول. اصلاً همان كلام مشهور: «درس معلّم» و «اَر بُوَد» و «زمزمه محبّت» و اين‌حرف‌ها، در نهايت هم «كودك را جمعه به مكتب آوردن» همان. ولي تا اين حدّ؟! پنج ساعت تمام در مدرسه بوده، نبايد اكنون مشتاق «خانه» باشد؟!

اين سؤال مهم است. اكنون بايد بدان بيانديشيم؛ آيا «خانه‌ي ما» آن‌قدر دوست‌داشتني هست؟! نه فقط براي فرزندمان كه براي همسرمان. نه… حتي براي خودمان. آيا تمام اعضاي خانواده از بودن در خانه راضي‌اند؟! فعلاً دنبال توجيه و دليل و اين‌حرف‌ها گشتن زود است. اول بايد پاسخ اين پرسش را يافت، پيش از آن‌كه دير شود. زندگي روتين شود و تكرار، عادت هر روزمان: آيا «خانه‌ي ما»، خانواده‌ي ما، خواستني‌ست؟!